

ہو اسلیم

اتحاد بنی آدم بر اساس انسانیت

روز جمعہ ۲۳ شعبان سنہ ۱۴۰۹ ہجری قمری

مشہد مقدس

حضرت علامہ آیۃ اللہ حاج سید محمد حسین زینی طہرانی

قدس اللہ نفسہ الکریمۃ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ
وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

[متأسفانه قدری از سخنان از ابتدای نوار حذف شده است.]

...این یک مثال انگلیسی است که الآن همه انگلیسی زبانها هم این مثال را دارند. مثلاً فرض کنید که ما می‌گوئیم آفتاب زیر ابر نمی‌ماند ها، این یک مثال است که بچه‌ها همه حفظند که: «زور، او حق؛ قدرت حق»؛ هر جا زور است حق آنجاست؛ این یک قاعده و قانون است.

و بر همین اساس اینها کتاب‌ها نوشته‌اند، حرکت‌ها کرده‌اند، کشتی‌ها راه انداخته‌اند، در دنیا بمب‌ها ریختند توی سر مردم، گرسنگی‌ها، این هندی‌های بیچاره، میلیونها، میلیونها از گرسنگی و قحطی جان می‌دادند و ثروتشان را اینها می‌بردند و اینها گرسنه گرسنه می‌مُردند؛ از تشنگی و از گرسنگی‌ها! اینطور بودند و الآن هم همینطورند، و بر همین اساس می‌گویند که: اینها حیوانات و حیوان را باید کُشت و با همان قسمی که لاینچ می‌گفت؛ بر همان اصل است.

اینها بر اساس منطق و استدلال بر اینکه نژادهای بومی و وحشی و سیاه و فلان از عقل و درایت کمترند، و ما قدرت و زور در دستمان است، ما بایستی که بر اینها تسلط پیدا کنیم. همین آقای طیب انگلیسی می گوید که:

«اگر آن کشتی که حرکت کرده بود و رفته بود و نزدیک سواحل افریقا رسیده بود، این موفق شده بود و دچار طوفان نمی شد و کشتی می رسید به افریقا و خلاصه آنجا را فتح می کرد الان انگلستان یک صحنه دیگری داشت و وزارت مستعمرات یک رونق دیگری داشت؛ ولی چه کنیم که افسوس آن گرفتار طوفان شد و قبل از اینکه این کشتی برسد کشتی مثلاً فرانسوی ها رسید، آنجا را آنها گرفتند.»

حتی دارد تأسف می خورد - با اینکه تمام دنیا را انگلیس ها خوردند - چرا آن یک کشتی دچار طوفان شده و این نتوانسته برود آنجا را بگیرد! و این منطق او همین است.

یک شخصی هست در اینجا بنام «بیسمارک» او اصلاً می گوید که:

«حق یعنی لوله تانک؛ هرکی لوله تانکش قوی تر است، حق بر اساس اوست!» این خُب منطق است دیگر! و منطق است، کتاب می نویسند، دانشگاه درست می کنند، استاد است، رئیس دانشگاه است، فلان است، جامعه شناسی، برو، بیا؛ خیال نکنید که مثلاً این کسانی که آمدند و تمام دنیا را یک لقمه خودشان کردند، اینها یک آدم های وحشی اند؛ نه، این روی دیپلماسی و روی حسابهای دقیق و روی منطق! این منطقیان همین منطق است.

هیتلر در همان نطق های جوانیش می گوید:

«ما زور داریم و زور را باید اعمال کنیم و توی سر هر بیچاره ای که زورش از ما کمتر است ما بایستی بگوییم، بر اساس اینکه زور داریم و قدرت داریم! چرا؟ برای اینکه نظام طبیعت بر غلبه قدرت است و اگر ما

قدرت خودمان را اعمال نکنیم، خُب کم کم آن موقع است که همان حیوانات وحشی بر ما مسلط می‌شوند و ما را پاره می‌کنند، آنوقت حشرات هم بر آن حیوانات وحشی، - اگر حساب زور نباشد - مسلط می‌شوند و حیوانات وحشی را می‌خورند و دیگر در عاقبت کار در عالم نمی‌ماند مگر میکرب‌ها!

آنوقت تنورها درست می‌کردند از آتش، با گاز، می‌آوردند مردم را توی آن تنورها خفه می‌کردند، اجسادشان را می‌دادند به کارخانه‌ها صابون می‌ساختند، از روغن سر افراد و اجساد که اینها برده بودند صابون درست می‌کردند؛ بر اساس چی؟ اینکه قدرت داریم و بایستی که هر کاری که دلمان بخواهد انجام دهیم. این غلط است دیگر! این حرف غلط است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت: ای مردم من را که می‌بینید پیغمبر شما هستم، عربی هستم و از قریش هستم، نه خیال کنید که من فخری دارم بر سایر نژادها، من هم مثل شما هستم؛ عربی و عجمی بودن اینها عناوینی است که خداوند قرار داده برای تمییز و شناخت قبائل و افراد. یکی را بلند کرده، یکی را کوتاه کرده، یکی سفید شده، یکی سیاه شده، این برای یک شناخت است؛ اگر بنا بود همه مردم یک شکل بودند، یک رنگ بودند، یک صورت بودند، یک قد بودند، اینکه شناخته نمی‌شدند که!

لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَى عَرَبِيٍّ إِلَّا بِالتَّقْوَى

در روز قیامت هیچ کس نمی‌تواند فخریه بفروشد بر دیگری مگر آن کسی که متقی تر باشد؛ یعنی پاک‌تر باشد، صاف‌تر باشد، بر اساس آن عقل حرکت کرده باشد و به مقصد رسیده باشد.

و این آیه قرآن مجید خیلی روشن و درخشان اصلاً منطبق اسلام را نشان

می‌دهد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾^۱

ای مردم! ما همه شما را از یکی خلق کردیم ﴿مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ﴾؛ از یک مرد و از یک زن، همه شما به او می‌رسید؛ در آباء و اجداد اختلاف نژادهائی که دارید، اختلاف نژادها موجب اختلاف نسل نیست، این اختلاف نژادها به نسل واحد منتهی می‌شود، همه به آدم و حوا می‌رسند؛ اختلاف نژاد یکی را حیوان نمی‌کند، یا یکی را فلان نمی‌کند، همه انسانند! یکی اینجا زندگی کرده یکی آنجا، یکی سیاه شده، یکی قرمز. ﴿إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا﴾ ما شما را به دسته‌جات مختلف و گروه‌های مختلف قرار دادیم، برای اینکه شناخته بشوید ﴿لِتَعَارَفُوا﴾؛ برای اینکه با همدیگر بتوانید زندگی کنید، بتوانید با همدیگر معاشرت بکنید؛ ایرانی‌ها با همدیگر معاشرت می‌کنند، عرب‌ها با هم معاشرت می‌کنند، همدیگر را می‌شناسند، و الا از این جهات گذشته ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ هر کسی که تقوایش بیشتر است، پاک‌اش بیشتر است، آن در پیش خدا گرامی‌تر است؛ حالا می‌خواهد غلام حبشی باشد مثل بلال که بر افضل از مردمان عرب و قرشی فضیلتش بیشتر است.

ابوسفیان عرب بود، مرد دانشمند بود، مرد دنیا دیده بود، سفر کرده بود، سیاستمدار بود، از اشراف بود، ابوسفیان آدم کوچکی نبود، ایران آمده بود، روم رفته بود، با پادشاهان ملاقات کرده بود، مرد سخنی بود، سفره‌دار بود، افراد بینوا را کمک می‌کرد، وعده‌ای که می‌داد اگر خونش ریخته می‌شد به وعده‌اش باید رفتار

۱- سوره الحجرات (۴۹) صدر آیه ۱۳ .

کند، اینطور بود، ولیکن اسلام ندارد، تقوی ندارد، پیغمبر می گوید باید بیائی زیر پای غلام حبشی؛ یعنی زیر پای بلال حبشی!

چون ملاک دست ما این است می گوید: این تقوایش بیشتر است، این بر او مقدم است. حالا آن نمی تواند بگوید من عربم و از نژاد قریشم و چنینم و چنانم و فلان و این حرفها؛ این منطق این حرفها را بر نمی دارد.

اگر انسان بیاید روی آن منطق دنیا، آنوقت بلالها همه از بین می روند، همه زیر پایه می شوند و از بین می روند؛ و نه تنها او، سیل می آید و همه را می برد و دومرتبه کاخ و بارگاه آنها را می آورد روی کار و به صورت معاویه جلوه می کنند و (همان حرفی که ابوسفیان و منطقی که داشت: که نژاد عربی چون نژاد عربی است این اصلاً من حیثُ اَنَّهُ عربیُّ دارای شرافت است، می خواهد مسلمان باشد می خواهد نباشد) لذا آن منطق که آمد، سیاهها از سفیدها جدا شدند، بردهها از آقاها جدا شدند، عجم از عرب جدا شد؛ عَمَر دستور داد که در صفهای جماعت یک عجم حق ندارد که امام جماعت بشود، در ائمه جماعت حتماً باید عرب باشد و اعاجم اینها در صف اول و دوم و نزدیک امام نباید بایستند، آن صفهای آخر باید بایستند؛ و عجم نمی تواند زن عرب بگیرد ولی عرب می تواند زن عجم بگیرد، و سهمیه ای که برای عجم است غیر عرب است، سهمیه عرب بیشتر است؛ از بیت المالها! اینجور حرفها.

پیغمبر یک نگاه می کند به تمام عالم و می بیند که همه افراد بشر بندگان خدا و همه عابد بسوی معبود واحد، و همه مخلوق خالق واحد، و بین اینها و بین پروردگار هیچ جهت شرافتی نیست مگر تقوی؛ این منطق خیلی مهم است. ما هم قدرش را نمی دانیم ها!

اصلاً ما که می‌رویم مکه یا مدینه این سیاه‌ها را می‌بینیم، می‌نشینیم با همدیگر صحبت می‌کنیم، غذا می‌خوریم، آب می‌خوریم و اصلاً مثل برادر می‌مانند، ما نمی‌فهمیم که این اروپائی‌ها و این انگلیس‌های وحشی که واقعاً باغ وحش دنیا هستند، اینها نمی‌توانند یک لحظه نظری که ما با این سیاه‌ها داریم، آنها داشته باشند؛ آنها از اوّل که نگاه می‌کنند به صورت یک دیو و هیولی؛ چون سیاه است، همین! یک دیو و هیولی و خارج از انسانیت و قابل کشتن که زیر تانک بگیرند ذبح کنند، خورش را بکنند و این، این است.

این منطق همان جناب **کُنت وینو** است دیگر؛ چهار جلد مفصل کتاب می‌نویسد در فضیلت نژادها و برتری نژادها از همدیگر را به صورت قانونی و این حرفها.

این حرف را ما به چه قسم می‌توانیم با این منطق رسول الله و این سیره امیرالمؤمنین و این مکتبی که ما تشیع در او هستیم، (آن عقل عالی و آن عقل فطری که براساس حقایق است) مقایسه کنیم؟

این است معنی عقلی که رسول خدا به امیرالمؤمنین می‌فرماید که: «زمانی که دیدی که همه مردم به خالقشان به انواع کارهای خوبشان تقرب می‌جویند **فَتَقَرَّبْ أَنْتَ إِلَيْهِ بِعَقْلِكَ** با عقلت تقرب بجو تا از همه جلو ببری.»

و خود پیغمبر هم همین است، می‌گفت من یکی هستم مثل شما، غلام و کنیز ندارد؛ پیغمبر دختر عمه خودشان را دادند به پسر خوانده خودشان! **أَمْ أَيْمَن** که یک کنیز حبشی بود گرفتند برای زید بن حارثه و آسامه از او بدنیا آمد.

وقتی که رسول خدا خواستند دختر عمه‌شان را بگیرند برای پسر خوانده‌شان، اصلاً خود پیغمبر نگران بود که خدایا من چگونه می‌توانم این را ابراز کنم در میان مردم! **خُب** مردم عادت کردند به همان سُنن جاهلی نمی‌توانند این حرفها را

بپذیرند؛ خیلی است! خیلی خیلی قضیه مفصل است و داستان مفصل است که چه قسم پیغمبر زمینه چینی‌ها کرد، چطور شد تا اینکه بعد پیشنهاد... و آنوقت هم برای زینب که مثلاً دختر عبدالمطلب است و بزرگ قریش و خانم است، این بیاید زن مثلاً یک غلام یا پسر خوانده رسول خدا بشود! مثل اینکه زن یک نوکری بشود، برای او چقدر شکست است! و آنوقت این به عنوان اسلام و به عنوان امر پروردگار، باید اینها را اجرا کرد؛ خیلی مشکل است ها، این کارها را انسان در بین مردم بخواهد پیاده کند و مردم قبول کنند و عمل کنند.

یا درباره ربا، پیغمبر می‌فرماید که:

«ربا باید برداشته بشود - آن آیات ربا را خوانده شد یکروز اینجا - بله، در حجّة الوداع می‌گوید: اوّل ربائی را که من زیر پایم گذاشتم ربای عمویم عباس است.» یعنی اوّل درباره خودم؛ عمو، عموی من است دیگر.

تمام رباهائی که شما در جاهلی گرفتید همه موضوع است؛ یعنی هر کس هر قرضی گرفته از مردم (تومانی سه شاهی، تومانی یک عباسی و پنج شاهی و یک تومان و اینها) اصل مال را برگرداند! تمام رباها را ول کند! از الآن به بعد تمام رأس المالها را باید بدهید، رباهایش ساقط است.

بینید ما یک چیزی می‌شنویم، آن بزرگان عرب که آن ثروت‌های خودشان را به قرض می‌دادند و منتظر بودند که اشباع کند و تمام سرمایه‌های فقیر را بگیرد و خانه و زندگی و گوسفند و گاوشان را همه را ببرند، - و همینطور هم بود - آنها چطور می‌توانند بگویند که ما الآن ده سال پیش یک پولی دادیم به زید و این ده سال مانده الان آنقدر ورم کرده که الآن خانه و زندگی‌اش را می‌خواهیم ببریم، آنوقت پیغمبر به او بگوید همان را باید بگیری بعد از ده سال!! اصلاً این حرف

پیغمبر درست نیست، ما نمی‌فهمیم، ﴿إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا﴾ بیع و خرید و فروش هم عین ریاست، هیچ تفاوتی نیست!

آنوقت پیغمبر می‌فرماید که: «من گذاشتم تمام این رباها را زیر پای خودم و اول ربائی را که من ساقط کردم ربای عموم عباس است». (و عباس هم ربا می‌خورد، از ربا خورهای معروف بود و پول قرض می‌داد و ربا می‌خورد) یعنی اول این حکم را درباره همین عموم که مثل خود انسان است اجرا می‌کنم تا درباره افرادی که دورتر باشند موجب تعجب نشود که این حکمی که می‌کند درباره افراد غیر اوست ولیکن درباره خود پیغمبر و خاندان پیغمبر این نیست؛ نه، اول درباره همین.

یا اگر کسی در زمان جاهلی زده یک نفر را کشته و حالا مسلمان شده، دیگر نمی‌توانید شما بیائید خون یک مسلمان را بریزید؛ شخصی که در زمان جاهلی کشته شده خونسش دارای قیمت نیست؛ یعنی کسی که اسلام پیدا کرده آن خونسش دارای ارزش است. حالا یک نفر در زمان جاهلی زده زید را کشته و الآن هم مسلمان شده، دیگر آنها نمی‌توانند این مسلمان را بکشند تقاص آن را بگیرند، چرا؟ چون آن مشرک بوده و جاهلی بوده؛ و اول این حکم را درباره خودش اعمال کردند و نظیر اینها.

این دلالت می‌کند که: تمام احکامی که در اسلام وارد شده، تمام این احکام یک نظری دارد به تمام افراد انسان، اینها را با همدیگر پیوند می‌دهد؛ افراد انسان می‌خواهد سفید، می‌خواهد سیاه؛ می‌خواهد شمالی، می‌خواهد جنوبی. حتی اسلام که جهاد را برای مسلمانها واجب کرده برای این است که بگوید: شما که از نعمت اسلام برخوردارید، این نعمت را تنها خودتان نخورید، از این سفره

۱- سوره البقرة (۲) قسمتی از آیه ۲۷۵.

تنها شما بهره‌مند نباید باشید! چون شما از نقطه نظر نژاد با تمام افراد روی زمین هم نژادید! گزند آنها گزند شماست و سود شما هم سود آنهاست! اگر شما مسلمان شدید و اسلام آوردید و به این رسیدید، این غذا را باید به آنها هم بدهید، آنها قبول نمی‌کنند برو بقبولانشان! با شمشیر بقبولان!! بگو ما آمده‌ایم، جوان‌هایمان را آورده‌ایم در میدان برای اینکه با شما جنگ کنند و شما اسلام بیاورید، و اگر هم کشته هم شدند، شدند! فقط بگوئید شما مسلمانید! همین. اگر هم مسلمان شدید خداحافظ، نه از شما غارت می‌کنیم، نه اسارت می‌کنیم، نه غنیمت می‌بریم، ملک و زندگی و همه مبارکتان، برای خودتان؛ کشته‌هایی هم که ما دادیم، صرف مؤونه‌ای هم که برای جنگ کردیم (افراد آوردیم اینجا)، همه پای خودمان؛ فقط شما مسلمان بشوید، خداحافظ!

این یعنی چی؟ شما این را تحلیل کنید معنایش چیست؟ معنایش این است که ما قرآن می‌خوانیم دوست داریم شما هم قرآن بخوانید، ما خدا را می‌شناسیم دوست داریم شما هم خدا را بشناسید؛ چرا؟ چون این حقیقت است، این واقعیت است، این غذای معنوی است؛ مسلمان نمی‌تواند ببیند که خودش از یک غذای معنوی خیلی خیلی عالی دارد استفاده می‌کند و اما مثلاً آن همسایه‌اش گرسنه است.

پیغمبر فرمود: گربه که می‌آید توی خانه‌تان، وقتی دارید غذا می‌خورید یک لقمه هم جلوی او بیندازید؛ نگذارید تا آخر غذا بخورید و آن حیوان نگاه کند! این سنت اربابهاست؛ این حیوان‌ها جائی ندارند، زندگی ندارند، از این خانه بروند توی آن خانه، از آن خانه بروند توی این خانه؛ گربه‌ها را، اینها را رعایت کنید، دورباش نزنید از غذای خودتان به آنها بدهید.

حالا وقتی که این حیوان را پیغمبر می گوید بایستی که ملاحظه اش کنید و جا و زندگی آنها توی خانه شماست، به مرغ خانه هم سفارش می کند، به گوسفند خانه هم سفارش می کند، به کبوتر خانه هم سفارش می کند: مبادا اینها را بکشید! مبادا اینها را آتش بزنید! مبادا اینها را دست بچه ها بدهید! نخ به پاهایشان بگیرند ببندند، پایشان را بشکنند! اینها را همه را یا بکشید و بخورید یا اینکه آزاد بگذارید برونند؛ اگر گوسفند را نگه داشتید خوب نگهداری باید بکنید، گرسنه شان نگذارید والا مسؤول می شوید، یکوقتی خدا شما را توی جهنم می اندازد که چرا مرغت را گرسنه گذاشتی؛ اینطور! چرا؟ برای اینکه وجود انسان با وجود حیوان مربوط است.

اگر هیچ ربطی بین انسان و حیوان نبود چرا باید این دستورات در اسلام باشد؛ کما اینکه خُب منطق همین کمونیست ها (مادئون) این است که می گویند که: هر فردی با فرد دیگر جداست، هر انسانی با انسان دیگر جداست، به هیچ وجه من الوجوه جنبه اشتراک و اتحاد و پیوند نمی خواهیم؛ آن نژاد از بین رفت به درک پدر انسان مُرد به درک، گرسنه ماند به درک، برادر انسان و...، این خُب منطقشان است دیگر!

یعنی چی؟ این منطق دعوت به کثرت می کند که: تمام موجودات عالم از همدیگر جدا و متفرق، نه آشنائی و نه دوستی، نه هیچ ارتباطی! و این منطق مسلم غلط است؛ چون کسی که این حرف را می زند خودش بالوجدان و بالغریزه و بالفطره نمی تواند پدرش را ول کند! نمی تواند مادرش را ول کند! اگر هم ول می کند از روی قساوت، این باز هم مثل این است که گوهرش را مخفی کرده زیر حجاب، اگر یکوقتی باز به حال بیاید و به هوش بیاید باز تأسف می خورد؛ چون نمی شود ول کرد، چیزی که ذاتاً دارای پیوند

است انسان می‌خواهد پیوندش را بُرد، این در عالم اعتبار و تخیل می‌بُرد نه در عالم خارج! پس اینها خودشان را گول می‌زنند.

عالم خارج بر اساس این منطق - که منطق صحیح است - تمام اینها با همدیگر مرتبند؛ تمام نژادها با اینکه با همدیگر اختلاف دارند با همدیگر مرتبط هستند.

افرادی که گروه‌های خونیشان مختلف است، (می‌گویند گروه‌های خون چهار تا گروه خون است دیگر؛ آن کسی که این گروه‌های خون را خودش کشف کرد گفت: این یک قانون تقریبی ما می‌دهیم دست شما: «چهار گروه خون»؛ والا تمام افراد هر شخصی خونش با دیگری مختلف است. خون دو نفر در تمام عالم یکسان نمی‌تواند باشد، اما ما به حسب اینکه می‌خواهیم مثلاً دسته بندی کنیم، چهار گروه درست کردم، این از جهت تقریب است. و اما از جهت واقعیت و اساس، هر شخصی بافت بدنش غیر بافت بدن دیگر است، نسوجش غیر نسوج دیگر است، ترکیب‌های آنزیم بدنش در ترکیبات فیزیکی و شیمیائی‌اش این غیر دیگر است؛ به هیچ وجه من‌الوجه با او یکی نیست. اما اینها را خُب مثلاً ما می‌بینیم که فلان کس دلش درد می‌کند گل گاو زبان بخورد این را به همه می‌دهیم، ولی گل گاو زبان این غیر آن است، آن غیر این است، آن غیر این است؛ اگر بخوایم به دقت بگوئیم این گل گاو زبان مقداری که باید بخورد باید پنج مثقال و نیم بخورد، آن بایستی چهار مثقال و نیم بخورد، - من باب مثال - آن باید سه مثقال بخورد، ولی ما دیگر نمی‌توانیم این قدر دقت کنیم به همه می‌نویسیم: «پنج مثقال» از باب اینکه سفره است، دیگر هرکس هر غذایی می‌خواهد بخورد، ولیکن آن کسی که به دقت بر اساس واقعیت می‌خواهد مشخص کند آن برای هرکس یک برنامه خاص مشخص کرده و معین ریخته که از آن نمی‌شود تجاوز کرد) این نژادهای مختلف هم همه به یک پدر و یک مادر برمی‌گردند.

امریکائی‌هایی هم که آنطرف افتادند اینها نه اینکه نژادی باشند و یک پدر و اصل دیگری داشته باشند بعد آب و طوفانی و امثال اینها آمد و فاصله انداخت، یا اینکه قبل از طوفان نوح جریاناتی که در روی زمین اتفاق افتاده؛ کسی غیر از خدا از عمر زمین خبر ندارد، اینها همه از اولاد آدم و حوا هستند، هرچه هستند. و بر اساس غریزه باید حرکت کنند تا به واقعیت در زمان خودشان بر اساس آن عقل برسند.

قرآن و رسول خدا و این سیره پاک یک سیره‌ای است که خیلی عجیب است! یعنی این کتاب الهی از اوّل تا آخرش هر آیه‌اش را شما بگیرید روی این حساب است.

دین حضرت موسی دین خداست ولیکن از بنی اسرائیل در خارج تجاوز نکرد؛ (خود یهودیانی که یک افرادی هستند نژاد پرست، و آن مزایای الهیه و اینها را به خودشان نسبت دادند و سلوکشان و عملشان در خارج طوری شد که یک نفر غیر از بنی اسرائیل یهودی نشد، الآن تمام این افرادی که یهودی هستند، اینها همه بالأخره منتهی به همان بنی اسرائیل می‌شوند و افرادشان هم در همان محدوده قرار دارند.) نصاری دینشان ولو اینکه توسعه پیدا کرد ولی آن هم گرفتار موهومات و خرافات و خلاصه تصرفات کلیسا و کشیشها و اغراض شخصی گردید؛ (و چهار تا انجیل دارند هرکدام از اینها با دیگری تفاوت دارد، این انجیل با آن مخالف است آن انجیل با این مخالف است. بعضی از مطالب هست که آن مسلم مال حضرت عیسی نیست، بدون شک؛ تصرفات درش هست. حضرت عیسی، حضرت موسی پیغمبران الهی هستند، آسمانی، - به شهادت قرآن - ولی دینی که الآن در دست اینها هست هیچ کدام دین آسمانی نیست! و آن جنایاتی که کشیشها کردند و کلیساها کردند و آدمها را کشتند و در تنورها انداختند و

چکارها کردند که واقعاً انسان به یک نفر مسیحی اگر بخواهد اینها را بیان کند جز سیاهی روی برایشان هیچ چیز نیست!) اما این قرآن مجید خیلی عجیب است! الآن شما می‌بینید که پیغمبر در مدینه طلوع کرده اینجا (خراسان) همه مسلمانند!

کجا شمشیر اسلام اینجا آمد؟! کجا شمشیر اسلام به تبت و مغولستان رفت؟! کجا شمشیر اسلام به تاجیکستان و ازبکستان و بخارا و بلخ رفت؟! این می‌دانید مال چی بود؟ مال همین بود که: اسلام دعوت می‌کرد و قرآن را می‌خواند و همه این نژادها را می‌آورد توی خانه‌شان. همین برده‌ها را می‌آورد تربیت می‌کرد؛ غلام‌ها، بنده‌ها را می‌آورد توی خانه‌های خودشان تربیت می‌کرد بعد آزاد می‌کرد. اینها که در خانه‌های مسلمانها می‌مانند اینها با آداب اسلام آشنا می‌شدند، می‌فهمیدند مسلمان این است! خُب می‌رفتند آزاد می‌شدند که دست از این دین بر نمی‌داشتند.

امروز در دنیا قضیه برده را برداشتند، کسی دیگر غلام و برده ندارد؛ حالا می‌گویند: خدمت هم کرده‌اند ولی بزرگترین جنایت است! زیرا که آن برده‌هائی را که اسلام امضاء کرده غیر از آن برده‌هائی است که آنها می‌گرفتند و می‌آوردند در خانه و ملک طلق خود می‌کردند: می‌کشتند، می‌توانستند بسوزانند، آتش بزنند و هر جنایتی به سر برده‌ها بجا بیاورند!

این اسلام می‌گوید: برده را بیاوری محافظت کنی، از غذای خود به او بدهید، برایش زن بگیرید، یا اینکه آن اگر زن هست (کنیز است) خودت با او ازدواج کنی، بچه بیاوری و غذای خودت را به او بدهی، از لباس خودت به او بپوشانی، به اسلام تربیتش کنی، به آداب تربیتش کنی، بعد هم آزادش کنی.

در یک اسارت و جنگ به عنوان جهاد می‌روند برده را می‌آورند ولیکن توی خانه‌ها زندگی می‌کنند، بیست سال ده سال این دیگر یک انسان تربیت شده می‌گردد، آزاد می‌شود.

اینقدر مواردی برای آزادی برده داریم، چه به عنوان **وجوب**: کفاره‌های مختلف باید بنده آزاد کند، قَسَم بنده آزاد، نذر و عهد و یمین بنده آزاد، روزه خوردی بنده آزاد، آدم کشتی بنده آزاد، قتل خطائی کردی بنده آزاد، مکه فلان کار را کردی بنده آزاد. اینها تازه غیر از **مستحبات** است: به به، شب عید فطر می‌رسد خوشا بحال کسی که بنده‌ای را آزاد کند!

حضرت امام زین العابدین علیه السلام شب عید فطر که می‌شد بنده‌ها را همه را جمع می‌کردند، (هرچه غلام داشتند) می‌گفتند: این یک سال حالا پیش ما بودید و من هم بنده گناهکاری هستم که حالا شما برای من دعا کنید و آنها هم برای حضرت زین العابدین دعا می‌کردند و بعد می‌فرمودند: به راه خدا بروید، همه شما آزاد هستید! آنها نمی‌رفتند! کجا بروند؟ خانه این خانه و تربیت این تربیت؛ آنوقت آنها دست بر نمی‌داشتند.

عجیب است‌ها! آنوقت سدّ باب برده داشتن، این را از بین برد. آنوقت اسلام که می‌بینید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بروز و ظهور کرد و دنیا را گرفت، این دنیا را این اخلاق گرفت؛ این روش گرفت، این منطق گرفت. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱ این

۱- سوره النحل (۱۶) آیه ۹۰.

دستورالعمل است! ﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَنُكُمْ﴾ این دستورالعمل است!
دستورالعمل است!

اینقدر در آیات قرآن راجع به انفاق داریم که انفاق که می‌کنید از روی خلوص بکنید، منت نگذارید؛ پولی که به کسی می‌دهید، کفاره می‌دهید، صدقه می‌دهید، زکات می‌دهید، هرچه می‌دهید این را خیلی محترم بدهید؛ بعضی جاها ظاهر بدهید، بعضی جاها مخفی بدهید؛ آنجائی که ظاهر می‌دهید به این مصلحت است، آنجائی که مخفی می‌دهید به این مصلحت است؛ یک کاری نکنید که آن کسی که می‌گیرد شکستی باشد برای او، و الا همان صدقه‌تان باطل است.

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى﴾^۱ شما که این صدقه را می‌خواهید بدهید دست فلان شخص، - حالا باید مثلاً برایش یک منزل خرید دیگر- این صدقه را که حتماً صنّار و سه شاهی نیست که با صدقات و انفاقها که سابقاً می‌دادید فرق نکند؛ این را اگر منّتی می‌خواهید بگذارید ولو در عمرت بگوئی که من برای شما منزل خریدم یا من فلان کمک را به شما کردم هیچی، فاتحه‌اش خوانده شده! یا اذیت کنید و دائماً به رخس بکشید، و یا از او مطالبه عوضی را بکنید و امثال اینها؛ این کار را نکنید بهتر است! اگر صدقه ندهید با لسان خوش بروید و بگوئید آقا خیلی از شما معذرت می‌خواهم، من درباره شما کوتاهی کردم و معذرت می‌خواهم؛ ﴿قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا أَذَى﴾^۲

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۶۴ .

۲- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۶۳ .

آنوقت بدهید، تا دلتان می خواهد بدهید، نگذارید کسی فقیر بماند، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ یا این آیه می فرماید که:

﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُم بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُم مَّغْفِرَةً مِّنْهُ وَفَضْلًا﴾^۱

وقتی می خواهید پولی بدهید، صدقه ای بدهید، شیطان می گوید: ندهید ها! دست توی جیبت نکنی، فردا گرسنه می مانی، برای زمان پیری بگذار برای فلان، فلان، فلان؛ اما خدا را ببین به تو چه فهمی داده؟! خُب این کتاب را پیغمبر برای خودش که نیاورد، این کتاب را آورده همیشه مسلمانها بخوانند تا روز قیامت؛ بخوانند و باید عمل کنند، عمل کنند باید صدقه بدهند.

صدقه باید به کی بدهند؟ به سیاه بدهند، به سفید بدهند، به قرمز بدهند، به زرد بدهند؛ این می شود روح وحدت و روح حقیقت و روح خداشناسی و روح ایثار و عقل کلی فطری که خداوند انسان را بر آن عقل آفریده و سرشته.

و این هم از معنای *يَا عَلِيُّ إِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَقَرَّبُونَ إِلَيَّ خَالِقِيهِمْ بِأَنْوَاعِ الْبِرِّ فَتَقَرَّبْ أَنْتَ إِلَيْهِ بِعَقْلِكَ تَسْبِقُهُمْ*.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد

۱- سوره البقرة (۲) صدر آیه ۲۶۸ .